

زمینه های شکل گیری اندیشه های نوگرایانه امیرکبیر

دکتر علی اصغر مصدق رشتی^۱

فاطمه سیدین لشکریانی^۲

چکیده

پدیدار شدن اندیشه های جدید در دوره قاجاریه، یکی از مهمترین علل تغییرات در ایران دوره قاجار است. این تحولات سرانجام باعث دگرگونی اساسی در بنیان و نوع حکومت ایران شد. جریانی که شخصیت هایی مانند امیرکبیر در آن نقش مهمی داشتند. تفکرات امیرکبیر در رویارویی با عناصر متعدد، از تفکری سنتی به تفکری شبه مدرن گرایش پیدا می کرد. این علل را باید در مکان زندگی امیر، شهر تبریز، تأثیرگذاری شخصیت هایی چون قائم مقام ها و سفرهای امیر به مسکو، پترزبورگ، و ایروان دانست. همچنین، شخصیت واراده و علاقه زیاد امیر برای مدرنیزاسیون (نوسازی) ایران جزو علت هایی است که باید به آن اشاره شود.

واژگان کلیدی: تبریز، قائم مقام، سفرهای امیرکبیر، کنفرانس اورژنه الروم، مسافرت ایروان.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران (مدعو)

۲. دانش آموخته دکتری تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

مقدمه

مقاله حاضرگذری است به علت های تأثیرگذار بر روی آوردن ایران از سنت به مدرنیته. تفکرات امیرکبیر از یک تفکر سنتی به یک تفکر شبه مدرن تمایل پیدا می کند. این علت ها می تواند شامل تأثیرگذاری شخصیت هایی چون قائم مقام باشد و هم سفرهای امیرکبیر به مسکو، پترزبورگ و ارزنة الروم و ایروان شود و هم در برگیرنده مطالعه کتبی چون *فلك السعادة* تألیف اعتضاد السلطنه، که حاوی نظریه نیوتون در باب جاذبه عمومی بود، کتاب *جانورنامه* تقی خان انصاری که از آرای داروین سخن می گفت و سرانجام ترجمه رساله دکارت که به پشتیبانی کنت دوگوبینو توسط امیل بونه عضو سفارت فرانسه و ملالازار به فارسی برگردانده شد و آن را *حکمت ناصریه* یا کتاب *دیاکرت* نامیدند.

این عقیده به نظر صحیح نمی رسد که بین سال های ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۸ ه. ق یعنی زمان صدارت امیرکبیر، می توان این فرد را به عنوان صدراعظم، سرچشمه مدرنیزاسیون دانست؛ بلکه امیرکبیر را باید در طول یک جریانی به حساب آورد که هدفش نوسازی ایران بود. این جریان از زمان عباس میرزا شروع می شود و تا به امروز ادامه می یابد. این فرضیه را زمانی بهتر می توان تحلیل و بررسی کرد که منابع تاریخ نگاری، سفرنامه ها، اسناد و مدارک و پژوهش های جدید را در دوره قاجاریه به منظور شناخت ساختار جامعه آن زمان، خصوصاً دوره صدارت امیرکبیر، از نظر بگذرانیم و همچنین شخصیت خود امیرکبیر را نیز مورد ارزیابی بی طرفانه و به دور از هرگونه سمت گیری قرار دهیم. امیرکبیر، نیز مانند دیگر دانش آموختگان دوره قاجاریه، از غرب دو معنای جداگانه در ذهن داشت. یکی اروپا، که مفهومی مبهم بود و به سرزمینی دوردست و ناآشنا اطلاق می شد، و در آن کشورهای چو فرانسه و انگلستان و نمسه (اطریش) و آلمان قرار داشتند؛ و دیگری روسیه که همسایه بود و

ایرانیان به آن رفت و آمد داشتند و قسمتی از آن، که قفقاز باشد، در گذشته متعلق به ایران بود. احتمالاً بعد از این که امیر بارها به غرب سفر کرده، این دو معنا از غرب در ذهن امیر روشنتر شد. خوانندگان محترم به این حقیقت برخورد می کنند که طرح نوسازی و برنامه های عمرانی و صنعتی امیرکبیر بی شباهت به پیشرفت های روسیه نبود، و می توانند حدس بزنند که همین مسافرت ها روح حساس و اراده سازنده امیر را تحت تأثیر قرارداد و او رابه فکر نجات و ترقی و تکامل کشور انداخت. سفر به روسیه و عثمانی افق دید امیر را فراختر نمود؛ و پس از آن که به صدارت رسید، در صدد برآمد تا فکر خود را عملی کند. هر چند هنگامی عهده دار ایران شد که کشور ما به صورت یک کانون فساد و آشوب و فتنه درآمده بود.

تأثیر شخصیت ها و محیط زندگی امیر بر شکل گیری اولین بذره های فکری وی

زندگی دوران کودکی و نوجوانی امیر و زندگی خصوصی وی کمابیش محدود به اطلاعاتی است که در منابع آمده است. در حوالی سال های ۱۲۴۳، امیر داخل خدمت دبیری، و پس از آن داخل در خدمت استیفا [وصول مالیات و حقوق دیوانی] و سپس در سلک منشیان رسمی قائم مقام درآمد. قائم مقام در این دوران در دستگاه عباس میرزا، پسر و ولیعهد فتحعلی شاه بود و سمت وزارت نظام داشت. در این سمت نیز شایستگی و مهارت او، توجه مربی و آموزگار بزرگش، قائم مقام، را به خود معطوف نمود (تبخر او در امور منشی گری به حدی بوده است که در ترکیب هیئتی که از سوی فتحعلی شاه برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف - چنانکه شرح آن خواهد آمد - به مسکو رفت، او نیز حضور داشت). میرزا تقی خان در این سمت اجازه داشت که برخی نامه های دولتی و خصوصی را، به نمایندگی از سوی قائم مقام، امضاء کند (مکی، ۱۳۲۳: ۷-۶). قائم مقام در نامه ای که در سال ۱۲۴۴ به فاضل خان گروسی نوشته است، از شخصیت و مراتب لیاقت میرزا تقی خان بدین گونه تقدیر می کند:

«گله از نوشتن کاغذ به خط غیر داشتید، هرچند میرزا تقی فراهانی باشد، یا میرزا تقی آذربایجانی، یا کربلایی محمدتقی بن کربلایی محمدقربان [منظور از همه این نام‌ها، امیرکبیر است] که بالفعل در مسکو [مسکو] و پترزبورغ از جمله کرسی‌نشینان است، گوی سبقت را از همزه استفهام می‌رباید. پای تفوق بر فرق لام ابتدا می‌گذارد و فرقدین راسع [کذا فی الاصل] نعلین خود نمی‌شمارد و سخن در اوج فلک الافلاک دارد» (آدمیت، ۱۳۸۵: ۳۳).

عنوان مهم بعدی میرزا تقی‌خان، پس از دبیری و منشی‌گری قائم‌مقام، معاونت امیرنظام بود. عنوان امیرنظام در این ایام به میرزا محمدخان زنگنه تعلق داشت. میرزا تقی‌خان به معاونت او برگزیده شد و لقب «وزیر نظام» یافت (همان، ۳۶). ظاهراً در همین مقام بود که او به علت قابلیت و کفایت سیاسی طرف توجه خاص مقامات سیاسی حکومت فتحعلی شاه و شخص اوست و به همین اعتبار است که او را در آن هیئت سیاسی، که به ریاست خسرومیرزا [پسر عباس میرزا] به امر فتحعلی شاه برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف به روسیه رفت، جزو «کرسی‌نشینان» هیئت، و مدتی پس از آن، در عهد محمدشاه و صدارت حاجی میرزا آقاسی، در رأس هیئتی برای انعقاد پیمان صلح بین ایران و عثمانی به ارزنة الروم رفت.

پس از درگذشت میرزا محمدخان زنگنه، مقام او به میرزا تقی‌خان محول گردید و از وزیرنظامی به امیرنظامی ارتقاء یافت (آل داوود، ۱۳۷۹: ۸۴). این مقام، بنابر آنچه اعتمادالسلطنه آورده، پس از مرگ محمدشاه، و در حالی که شاه جدید و میرزا تقی‌خان در راه حرکت به تهران، به او جان رسیده بودند، به میرزا تقی‌خان تفویض شده است. اعتمادالسلطنه می‌نویسد: چون در این وقت «محمدخان زنگنه امیرنظام» به دیگر سرای مقام داشت [هفت سال قبل از این، یعنی در ۱۲۵۷ وفات یافته بود]، میرزا تقی‌خان در ازاء خدمتی که در این سفر در تجهیز لشکر کرده بود، استدعا کرد تا منصب و لقب محمدخان زنگنه به او مرحمت شود؛ لهذا در آن منزل منصب

امیرنظامی یافت (اعتماد السلطنه، ۱۳۴۹: ۲۰۷). از آن پس، فعالیت رسمی و دولتی امیر تحت عنوان امیرنظام و به عنوان فردی تأثیرگذار بر روند سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ایران آغاز می شد و با حضورش شاهد فعل و انفعالات گوناگونی در رده های مختلف جامعه بودیم. حال برای درک واقعیات آن دوران، باید دست کم، روزهای آغاز فعالیت امیرکبیر را در امور سیاسی، از نظر بگذرانیم تا بر لزوم حضور امیر در مقام صدارت پی ببریم و با درک صحیح از جریانات موجود در امور داخلی و خارجی ایران، به عمق اهمیت گذر از سنت به مدرنیته دست یابیم. پس به دربار تبریز می رویم تا به نقش مهم امیر در مقام صدر اعظمی در سیاست گذاری و اقدامات صورت گرفته، پی ببریم.

ضرورت های سیاسی، دربار فتحعلی شاه را بر آن داشت تا دربار دیگری هم در آذربایجان و مرکز آن تبریز مستقر سازد. این ضرورت را تحركات سیاسی و نظامی همسایه، روسیه و قشون کشی هایش در قفقاز و گرجستان و عثمانی، در مرزهای ایران به وجود آورده بود. دربار قاجار می خواست آذربایجان و مرکز آن تبریز، که نزدیکترین استان به این کانون های خطر بود، هم از نظر سیاسی و هم از نظر نظامی آماده باشد و تقویت گردد. تبریز در این ایام مرکز حقیقی سیاست ایران به شمار می رفت (کاشفی، ۱۳۶۵: ۵۳). از این رو، عنوان نایب السلطنه به والی آنجا دادند و از آن پس تا پایان سلطنت قاجارها این سنت جاری بود و همواره قائم مقام والی گری آذربایجان را برعهده داشت. همه پادشاهان قاجار جز احمدشاه، پیش از آن که به سلطنت برسند ایام ولیعهدی خود را در آذربایجان به سربردند اولین والی عباس میرزا فرزند ۱۱ ساله فتحعلی شاه بود که در سال ۱۲۱۳ ق به آن دیار اعزام شد، و میرزا عیسی یا همان میرزای بزرگ به عنوان قائم مقام صدر اعظم به همراه او به آذربایجان رفت. برخی بر آن اند که عنوان قائم مقام از این زمان در این خانواده برقرار گردید.

بدین سان، بیشترین ایام از دوران حیات سیاسی و اجتماعی قائم مقام در تبریز گذشت، و تجاربی که او در این شهر به دست آورد، در شکل گیری اندیشه‌های او تأثیری بسزا داشت. این شهر به سبب وضعیت جغرافیایی خاص خود همواره، و به ویژه در عهد قاجار، اهمیت خاصی داشته است. تبریز به سبب ارتباط با شهر بین المللی قسطنطنیه (استانبول فعلی) و منطقه قفقاز، که زیر سلطه روسیه بود، نزدیک ترین شهر به دنیای جدید غرب بود. این شهر مرکز ایالت محوری آذربایجان در نواحی مرزی شمال غربی بود و به همین سبب اداره آن به ولیعهد احاله می‌شد و در دهه‌های نخست قرن نوزدهم میلادی مقرر نمایندگی‌های خارجی در ایران بود. نتیجتاً، تبریز بیش از تهران، پایتخت جدید قاجار، آمادگی پذیرش عناصر نو را داشت (پیرفریته، ۱/۳/۳۸۹).

خطر تجاوز روسیه، که ضرورت مدرنیزه کردن ارتش ایران را مورد توجه جدی زمامداران ایران قرار داده بود، یک سلسله عملیات جدید را در دربار عباس میرزا جاری ساخت. رفت و آمد هیئت‌های نظامی و سیاسی، شامل افسران بلند پایه، مریان و متخصصان و مشاوران نظامی و رجال سیاسی و اقتصادی، برای مذاکره با عباس میرزا و دولتمردان دربار او، این شهر را به کانون پر تپشی تبدیل کرده بود و قائم مقام بر حسب موقع و مقام خود در مرکز این کانون جای داشت (رضایی، ۱۳۷۸: ۵۸۷). روز به روز حوادث منتظر و نا منتظر، که فضای سیاسی کشور را تیره می‌ساخت، در این زمان شتاب بیشتری گرفته بود، بر اهمیت و اعتبار تبریز بیش از گذشته می‌افزود. همزمان با لازاریست‌ها (کشیش لازار جزو مبلغان مذهبی در ایران بین سال‌های ۱۸۴۰ تا ۱۹۱۰ م بود که اقدامات خیریه در ایران انجام داد. وی در تبریز و ارومیه افراد مبلغ را به دور خود جمع کرده بود، از این رو، آنان به لازاریست‌ها معروف شدند) یک فرانسوی به نام اوژن بوره، نخستین مدرسه را در ژوئن ۱۸۳۹ (۱۸۳۹ / ۱۲۵۵) با ۱۴ دانش آموز، که ۳ ارمنی و ۱۱ مسلمان بودند، در تبریز دائر کرد. سال بعد

این تعداد به ۳۰ نفر رسیدند. بوره، با کمک همین دانش آموزان به تدوین اولین واژه نامه فرانسسه - فارسی پرداخت و یک جلد زرکوب آن را برای محمد شاه فرستاد. در سال ۱۸۴۰ بوره شعبه مدرسه خود را در اصفهان باز کرد که باز شاگردانش مسلمان و مسیحی بودند. در یادداشت های یک سیاح روسی، که از این مدرسه دیدن کرده، مطالب جالبی آمده است: «(بوره) مدرسه خود را به من نشان داد... با این که ۵ ماه بیشتر از گشایش آن نگذشته بود، ۳۱ شاگرد داشت، که ۵ نفرشان مسلمان بودند، پیشرفتی که اینان کرده بودند، سخت تعجب آور بود... یک ملای ایرانی، درس فقه اسلامی، و یک عیسوی، درس فقه مسیحی می داد.» اما اعجاب انگیزترین نکته برای آن سیاح این بود که در شهر اصفهان، مرکز اسلام و پایتخت مذهبی ایران، دو خانواده مسلمان حاضر شده بودند کودکان خود را به یک نهاد مسیحی بفرستند (پناهی سمنانی، ۱۳۷۶: ۴۱).

از دیدگاه آن سفرنگار، تنها علت این امر شکیبایی ایرانیان در امور دینی بود. کار بوره (او تا سال ۱۲۵۶ در ایران بود و در آن سال با عنوان سفیر فرانسسه در بیت المقدس، ایران ترک کرد.) چندان بالا گرفت که مهدعلیا به او وعده داد که پسر خود، ناصرالدین میرزای ولیعهد، را برای آموختن زبان فرانسسه به او بسپارد، و محمد شاه نیز کتباً او را امر کرد (اردکانی، ۱۳۵۴: ۲۴۱).

آنچه در ایران دوره اول سلطنت قاجارها، خواه از نظر سیاسی و خواه از نظر اجتماعی و فرهنگی، به وقوع پیوسته است و با واسطه و بلافاصله با وقایعی که در جهان و اروپا رخ داده، بستگی تمام داشته و راه را برای آینده هموار می کرده است. به اعتبار اسناد دوره قاجار مخصوصاً رساله های برخی از نویسندگان اجتماعی، گزارش های تصویری و رسمی، جزوهای سیاسی، اندرزننامه ها و مدارک مربوط به عرض حال های مردم، با وجود سلطه بلامنازع استبداد و اصرار در دور نگه داشتن مردم از مسائل سیاسی و اجتماعی، عنصر ترقی خواهی و انتقاد سیاسی و اجتماعی که توسط

صاحبان اندیشه و روشن بینان جامعه در گفتارها و نوشته‌ها مطرح می‌شده است، کم در میان مردم جای خود را می‌گشوده است. در بررسی آثاری که زمینه ساز تحرکات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی عهد قاجاری شد، به رساله‌هایی اشاره می‌شود که از اندیشه‌های جدید تأثیر پذیرفته و مایه گرفته اند... و نظام سیاسی را به انتقاد کشیده و در مسائل اجتماعی غور کرده اند (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۸۷).

سفرهای امیر کبیر و آشنایی با افکار نو

میرزا تقی خان، یکی از معدود رجال سیاسی نامدار ایران در عصر قاجار بود. او را می‌توان در تدبیر و مملکت داری نظیر خواجه نظام الملک و خواجه رشیدالدین فضل الله دانست (کاشفی، ۱۳۶۵: ۱۰۵). تقی در زیر دست قائم مقام دبیری کارآمد و از منشیان لایق شد. وقتی دستگاه قائم مقام بر باد رفت، به خدمت میرزا محمدخان زنگنه، امیر نظام، درآمد (همان: ۱۰۶). روز دوشنبه سوم شعبان در تهران واقعه‌ای روی داد (قتل گریبایدوف ۱۲۴۴هـ.ق)، که در ترقیات میرزا تقی خان اثر بزرگ نهاد. تفصیل این که در فصل سیزدهم معاهده ترکمانچای، که پس از شکست خوردن ایران از روسیه تزاری به کوشش انگلیس بر ایران تحمیل شده بود، در قسمت مربوط به آزادی اسیران جنگی قید شده بود که اگر میان اسیران انتقال یافته به ایران یک یا چند زن به میل خود به دین اسلام درآمده و شوهر اختیار کرده باشند، می‌توانند در ایران بمانند. دو زن گرجی اسلام اختیار کرده و همسر الهیارخان آصف‌الدوله صدراعظم شده بودند. گریبایدوف نخستین سفیر روسیه پس از جنگ، وقتی به ایران آمد، آن دو زن را از آصف‌الدوله طلبید تا به ارمنستان اعزام دارد. حاج میرزا مسیح مجتهد، وقتی از سماجت ناروای گریبایدوف آگاه شد، به مداخله پرداخت و از این کار جلوگیری کرد. سفیر روسیه نیز متقابلاً اصرار ورزید. کار به مبارزه انجامید. مردم تهران به هم برآمدند، شوریدند و به فتوای حاج میرزا مسیح مجتهد به خانه گریبایدوف حمله

بردند. گروهی کشته شدند. از جمله گریبایدوف و سی و هفت نفر از کسانش در این حادثه جان باختند و تنها مالتوف، منشی اول سفارت، از بلا جان به در برد و گواهی داد که این واقعه بر اثر خیره سری و تیره رأیی گریبایدوف روی داده است (افشار، ۱۳۴۹: ۱۳۰).

سفر به تفلیس و مسکو و پترزبورگ

به طور کلی، پیش درآمد نوسازی از روزگار عباس میرزا و وزارت میرزا بزرگ قائم مقام است؛ اما نقش امیر کبیر در این دوران اساسی بود. امیرکبیر در دستگاه حکومت ولیعهد عباس میرزا کارآموزی کرد و با خبرگان نظامی و دیگر مأموران اروپایی، که در تبریز گرد آمده بودند، سر و کار یافت. هنگامی که حادثه گریبایدوف، فتحعلی شاه را سخت نگران کرد و از چاره‌گری درماند، چون عباس میرزای نایب‌السلطنه از واقعه آگاه شد، به چاره‌جویی کوشید. نخست نامه ای به ژنرال پاسکویچ، که در تفلیس اقامت داشت، نوشت، و از او در رفع عواقب این حادثه استعانت جست. وی در جواب نوشت که به منظور پوزش طلبی از بروز این واقعه هیئتی به ریاست یکی از شاهزادگان به دربار روسیه بفرستد (همان، ۱۴۷).

نایب‌السلطنه هیئتی به ریاست خسرو میرزا، هفتمین پسر خود، و عضویت محمدخان زنگنه امیرنظام، حاجی مسعود انصاری، میرزا محمدتقی فراهانی، میرزا صالح شیرازی، میرزا مصطفی، و چند نفر دیگر، به دربار نیکلا فرستاد. این هیئت روز شانزدهم شوال سال ۱۲۴۴ از تبریز راهی تفلیس، و روز پانزدهم ذی‌قعدة وارد این شهر شد. خسرو میرزا پس از ورود به مسکو، به دیدن مادر گریبایدوف رفت و به او تسلیت گفت. روز پنجم صفر ۱۲۴۵ با نیکلا امپراتور روسیه ملاقات کرد (اقبال، ۱۳۴۰: ۱۵). وقتی خسرو میرزا برای عذر خواهی رسمی از امپراتور روسیه به روسیه رفت، میرزا تقی خان (بعدها امیر کبیر) در آن هیئت شرکت داشت و میرزا مصطفی

خان افشار در سفر نامۀ خسرو میرزا اوضاع روسیه را به تفصیل شرح داد. رفتار و گفتار خسرو میرزا در طی این رسالت چنان خردمندانه بود که نیکلا به احترام شاهزاده نیم میلیون تومان از یک میلیون تومان باقی مانده غرامت جنگ را به ایران بخشید؛ و موعد پرداخت نیم میلیون باقی مانده را پنج سال به تأخیر انداخت. افزون بر این، پنج عراده توپ به شاهزاده داد. خسرو میرزا پس از این که مأموریت خود را به نیکویی انجام داد، روز یکشنبه نوزدهم ربیع‌الثانی سال ۱۲۴۵ با نیکلا ملاقات و از او خداحافظی کرد، و روز سوم رمضان ۱۲۴۵ به تبریز وارد شد (افشار، همان: ۱۷۱).

افراد هیئت در طول مدتی که در تفلیس و مسکو و پترزبورگ به سر می‌بردند، بیشتر مدارس جدید، کارخانه‌ها، مؤسسات فنی و علمی روسیه را بازدید کردند. میرزا تقی خان فراهانی که آن وقت جوانی بیست و دو ساله بود، با دقت و مواظبت و دوراندیشی خاص به آن همه ترقیات، که در ایران نشانی از آنها نبود، نگریست، و افسوس خورد که چرا در وطنش از این مؤسسات سودمند که مایه آبادانی کشور است، نشانی نیست. در همان جا با خود عهد بست که اگر روزی قدرت و اختیار یافت، از این گونه مؤسسات چندان تأسیس کند که ایران، هم‌ردیف کشورهای مترقی شود. توجه میرزا تقی فراهانی به این پیشرفت‌های خیره‌کننده، چندان زیاد و نمایان بود که میزبانان روسی به تفکرات و تأثرات او پی بردند و دانستند در دل و ذهن آن جوان هشیار و دورنگر چه اندیشه‌ای می‌گذرد (همان، ۱۹۸).

مسافرت به ایروان

سال ۱۲۵۳ در حالی که محمدشاه برای به تسلیم واداشتن هرات به ناحیه خراسان رفته بود، خبردار شد که امپراتور روسیه عازم بازدید از مناطق جنوبی روسیه و مخصوصاً قسمت‌های متزع از ایران است و می‌خواهد با شاه ایران ملاقات کند. محمدشاه هم به علت تیرگی روابط ایران و انگلیس، که خود تا حدی موجب تمایل

امپراتور روس به ملاقات او بود، از چنین پیشنهادی استقبال کرد؛ ولی چون خودش نمی‌توانست به ملاقات او برود، به فرهاد میرزا نایب‌السلطنه دستور داد که هیئتی را با هدایا و تحف زیاد به روسیه بفرستد. در نتیجه، ناصرالدین میرزا ولیعهد، که در حدود هشت سال داشت، در رأس هیئتی مرکب از چند نفر از بزرگان کشور من جمله: میرزا تقی خان فراهانی، که در آن تاریخ وزیر نظام بود، از تبریز به طرف ایروان حرکت کردند و در ایروان به حضور نیکلای رسیدند. در جلسه ملاقات، امپراتور روس با امیر به زبان روسی صحبت کرد و امیرکبیر هم به زبان روسی جواب او را داد (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۰: ۲۹-۲۴). رفت و آمد دانشجویان و دیگران به خارج در این دوران موجب شد که مسافران در بازگشت از عجایب فرنگ سخن بگویند و گاه نیز سیاحت نامه بنویسند. این سیاحت نامه ها شامل اطلاعات زیادی درباره راه و رسم زندگی اروپاییان بود، ولی با گزاره گویی نوشته شده بود (بهنام، ۱۳۷۵: ۲۵).

محمد شاه و برادرانش نزد خانمی فرانسوی، زبان فرانسه می خواندند و در دوره او بود که پای پزشکان فرانسوی به دربار ایران باز شد. محمد شاه در ۱۸۴۰م/۱۲۵۶ ق . با فرمانی مسیحیان را از مزایای حقوقی دیگر رعایای ایران بهره مند ساخت و ماجرای صدور این فرمان را کنت دوسرسی، سفیر فرانسه، در سفر نامه خود آورده است . صدور این فرمان، اجازه ایجاد مدارس مذهبی و سرانجام، تأسیس دارالفنون در این زمان نشانه های کاهش قدرت روحانیان در سلطنت محمد شاه و اوایل سلطنت ناصرالدین شاه است (دوسرسی، ۱۳۶۲: ۲۰۲).

در اوایل قرن نوزدهم، پس از شکست های پیاپی از روسیه و درهم ریختن امپراتوری ایران و بعد از پیدایش فقر همه گیر و آزادی نسبی زمان محمد شاه، این گونه جنبش ها در ایران نیز فرصت بروز پیدا کرد. اما ، در این دوران، با سه کتاب روبه رو می شویم که در پراکندن اندیشه علمی و فلسفی و اجتماعی جدید نقشی بسیار اساسی داشتند: نخست **فلک السعاده** تألیف اعتضاد السلطنه که حاوی نظریه

نیوتون در باب جاذبه عمومی بود. آن گاه کتاب *جانورنامه* تقی خان انصاری که از آرای داروین (یازده سال پس از انتشار کتاب اصل انواع داروین) سخن می گفت، و سرانجام ترجمه رساله دکارت که به پشتیبانی کنت دوگوبینو توسط امیل بونه، عضو سفارت فرانسه و ملا لازار، به فارسی برگردانده شد و آن را *حکمت ناصریه* یا *کتاب دیاکرت* نامیدند (بهنام، ۱۳۷۵: ۲۹).

سال های ۱۸۸۰-۱۸۷۰م/۱۲۹۵-۱۲۸۵ ق . به دوره نوسازی معروف شد و در طول آن سال ها برای نخستین بار مسائلی چون جدایی دولت از دین و لزوم «شانزمان» (تغییر و تحول) جامعه برای رسیدن به «پروگره» (پیشرفت و تحول مثبت رو به جلو) مطرح گردید. نخست گروهی کوچک از زمامداران و اندیشمندان به خود آمدند . یکی گفت: «در این اوان اراضی اروپا تکانی به خود داد و نوبت خرابی اینجا و آبادی آنجا برآمد؛ و دیگری دریغ خورد که «حتی به زمان حکومت صفویان ایرانیان از خود اختراعات عقلیه داشتند. از آن پس، در کار ایران رخنه افتاده تا حال که به زبونی و ناتوانی رسید». نخست چاره را تقلید محض دیدند: «اگر اهل ایران را فراغت حاصل شود و اقتباس از کار اهل انگیز بنمایند جمیع امور در کار ایشان بر وفق صواب گردد (همان جا).

عباس میرزا، قائم مقام، امیر کبیر، و سپهسالار به تقلید از تنظیمات عثمانی به «نوسازی» پرداختند. نباید به هیچ وجه اقداماتی را که توسط این مردان بزرگ انجام گرفت، کم ارج دانست اما باید به خاطر داشت که در این دوره هنوز درک واقعی از نیازهای جامعه و در نتیجه اندیشه روشنی درباره آینده ایران وجود نداشت و جامعه ایرانی هنوز در گنجی برخوردار با غرب به سر می برد (همان : ۶۷-۶۶).

تا آن زمان نیز تفکر کلی درباره رابطه ایران با تمدن غرب مطرح نبود، ولی گمان می رفت که اگر از غرب تقلید شود، کارها سر و سامان خواهد یافت. در زمینه راه

حل ها اختلاف سلیقه به چشم می خورد. گروهی «قانون» را چاره همه دردها می دانستند؛ گروه دیگر توجه به تعلیم و تربیت جوانان را توصیه می کردند؛ و گروه سوم جدایی دین و سیاست را مطرح می ساختند؛ و سرانجام، همه در لزوم مبارزه با وابستگی اقتصادی همزبان بودند. این افکار بیشتر در محیط فکری آماده خارج از ایران و به ویژه در عثمانی و روسیه، پدیدار شد و رشد کرد، و ایرانیان مقیم آنجا با آثار خود این اندیشه ها را به ایران می رساندند. «تنظیمات» عثمانی سرمشق مهمی به شمار می رفت. مرحله نخست آن (۱۸۰۸ تا ۱۸۳۹م/۱۲۲۵ تا ۱۲۵۵ق) همزمان با نوسازی عباس میرزا بود و سپس امیرکبیر. مرحله دوم (۱۸۳۸ تا ۱۲۵۴/۱۸۵۶ تا ۱۲۷۳) که آثار آن را ملکم در ۱۸۵۸م/۱۲۷۵ ق در بازگشت از سفر اسلامبول به ایران به ارمغان برد؛ و سرانجام، مرحله سوم که سپهسالار در اصلاحات خود، از تنظیمات عثمانی الهام گرفت (همان، ۸۹).

برای ایرانیان نیز اسلامبول از جنبه های گوناگون محل مناسبی بود. نخست آن که هنوز در دارالاسلام بودند و حتی در مرکز خلافت، و زندگی در آن از زندگی در سرزمین کفار راحت تر و پسندیده تر بود؛ هم با افکار غربی تماس داشتند و هم به ایران نزدیک، و هم از آزار دولت قاجار در امان بودند. ایرانیان، به ویژه ایرانیان مهاجر، به خاطر عقاید سیاسی در اسلامبول جرگه ای به وجود آورده بودند، در میان آنان از تاجر و معلم، تا نویسنده و شاعر، دیده می شد (سپهر، ۱۳۷۷: ۱/۹۰).

بی گمان، از دیرباز، رفت و آمدی میان ایران و اروپا وجود داشته و این مراودات در زمان صفویه اهمیت بیشتری یافته است، اما چون مجموع این تماس ها در حد «رابطه» بوده اند، و نه «برخورد فرهنگی»، ما به آن دوره ها کاری نداریم. آمدن اسپانیولی ها و پرتغالی ها و هلندی ها را به خلیج فارس نیز می توان در ردیف «اتفاقات محلی» به حساب آورد. دگرگونی جامعه ایران پس از تماس با غرب حرکتی یک سویه داشته است با هدف گاه «نوسازی» و گاه «نیل به ترقی»، و سرانجام، در

دوره های جدیدتر رسیدن به «رشد و توسعه». آغاز این دگرگونی ها را در جنگ های ایران و روس دانسته ایم و صد و پنجاه سال را به دوره هایی تقسیم کرده ایم. می دانیم که هر نوع زمان بندی امری اعتباری است و در زمینه ای که موضوع سخن ما است، اگر تأیید دوره ای هم امکان پذیر باشد، نمی توان در حد سال ها و یا دهه ها، آغاز و پایانش را معلوم کرد؛ اما برای طرح چاره ای جز این نیست. درگیری های چند ده ساله با روسیه و انعقاد قرار دادهای غیر عادلانه برای نخستین بار حکومت قاجار را به خود آورد و همزمان با این وقایع، سیاست دو قدرت بزرگ آن دوران، یعنی روس و انگلیس، نیز بر بازکردن مرزهای ایران به روی بازارهای بین المللی قرار گرفت، چنانکه در چین و ژاپن و عثمانی نیز چنین شد. از این زمان، مرحله اول نوسازی ایران شروع شد. این دوران نوسازی (رفرم)، و خود به سه قسمت تقسیم می شود: «دوره ای که از نیمه دوم سلطنت ناصرالدین شاه آغاز می شود و تا انقلاب مشروطیت ادامه می یابد. در دوره دوم روشن می شود که اصلاح ارتش کافی نیست و باید دستگاه دیوانی نیز دگرگون شود و مدارس غیر دینی تأسیس شود (پلی تکنیک اسلامبول، دارالفنون تهران، و مدارس دیگر) (اردکانی، ۱۳۵۴: ۳۳۴).

در سراسر این دوران (۱۲۶۴ تا ۱۲۶۸ هـ.ق) دولت (شاه) علاقه ای به تغییرات نداشت. آگاهی های او از غرب نیز بسیار محدود بود و عملاً در اطلاعات برخی از سفیران و چند درس خوانده فرنگ و یا خاطرات شاه از سفرهایش به اروپا خلاصه می شد. شاه تحت فشار برخی از اطرافیان خود تن به قبول بعضی نو سازی ها می داد (همان، ۲۵۵).

در مرحله اول (۱۸۲۰ تا ۱۹۲۵ م/۱۲۳۵ تا ۱۳۴۴ ق) رابطه ایران با اروپا غیز مستقیم بود و از طریق کشورهای دیگر انجام می گرفت و ارتباط مستقیم، به رفت و آمد معدودی دیپلمات و محصل محدود می شد، که بی گمان اندیشه آنان در تصمیمات دولتی مؤثر می افتاد و منجر به انجام بعضی نوسازی ها می شد. اما رابطه واقعی با

غرب با واسطه و از طریق اندیشه ها و کالاهایی بود که از اروپا به بعضی از ممالک پیرامون ایران می رسید، و از آنجا با همکاری جماعتی از ایرانیان مقیم، به داخل کشور راه می یافت.

نخستین منزلگاه ها، که چون مراکز گیرنده و دوبار فرستنده عمل می کردند، عبارت بودند از اسلامبول، تفلیس، قاهره، بمبئی، و کلکته. معمولاً در این شهرها از دیر باز گروهی از تجار ایرانی ساکن بودند که با آنچه در جهان می گذشت آشنایی پیدا کرده بودند و از عقب ماندگی ایران رنج می بردند و کوشش شان بر آن بود که از هر طریق از جمله کمک به روشنفکران مهاجر، نقشی در بهبود اوضاع بازی کنند. وجود همین گروه ها و امکانات آنان بود که اجازه می داد روزنامه های متعددی به زبان فارسی منتشر شود و یا آثار فلسفی و سیاسی به زبان فارسی ترجمه گردد و پنهان یا آشکارا به ایران برسد. این اندیشه ها از منزلگاه های بیرونی، نخست به ولایات مرزی می رسیدند و معمولاً شهرهای بزرگ این ولایات به صورت قطب هایی برای پخش این افکار در سراسر ایران در می آمدند. بدین سان، تبریز و ارومیه و رشت، و در سوی دیگر، شیراز و کرمان، اهمیت پیدا کردند.

امیر کبیر مدت چهار سال نیز به نمایندگی ایران در عثمانی به سر برد و فرصت یافت که «تنظیمات» دولت عثمانی را از نزدیک ببیند و از نوسازی «محمدعلی پاشا» در مصر اطلاعاتی به دست آورد. امیر کبیر با رشید پاشا، صدراعظم و بنیان گذار تنظیمات، آشنایی داشت و سفارت و صدارت امیر همزمان با زمامداری رشید پاشا بود (همان، ۲۵۴). بازدید از مراکز صنعت و علم روسیه تزاری و برخورد با آن ترقیات شگرف، در امیر احساسات خاصی ایجاد کرد. او از فاصله ای که میان دو کشور همسایه، در ترقی و تکامل، مشاهده کرد، به شدت تحت تأثیر واقع شد و رنج برد و در عین حال آتشی در درون سینه اش برای تجدید وضع و ایجاد تحول در ایران شعله کشید (همان، ۲۴۶).

روس ها در پایتخت روسیه، پترزبورگ، ایرانیان را هر روز به دیدن یکی از مؤسسات علمی و صنعتی خود می‌بردند. کارخانه‌های توپ ریزی، باروت‌سازی، کاغذسازی، بلورسازی، فلزتراشی، یکی پس از دیگری، مورد بازدید قرار می‌گرفت. دیدن دارالفنون و رصدخانه بزرگ مسکو و ضرابخانه و اتاق تجارت و بالون‌سازی و مدارس ابتدایی و عالی و غیرها، همه برای ایرانیان جالب و آموزنده و حسرت‌بار بودند (افشار، همان: ۲۳۸ - ۲۳۶).

میرزاتقی خان در سال ۱۲۵۹ه.ق نیز برای مذاکره با دولت عثمانی به عنوان سفیر ایران به این کشور سفر کرد و پس از ۴ سال اقامت در استانبول و به عنوان نماینده ایران در کمیسیون ارزنة الروم، پس از انعقاد پیمان ارزنة الروم، به ایران بازگشت؛ که در این جا ضروری است حضور امیر را در این سفر و شرکت در کنفرانس، به اختصار توضیح دهیم.

شرکت در کنفرانس ارزنة الروم

امیر در ماه صفر سال ۱۲۵۹ برای شرکت در کنفرانس به ارزنة الروم رفت. حکم این مأموریت مهم را محمدشاه امضا و او را نماینده تام‌الاختیار ایران کرد. گفتنی است که نخست میرزا جعفرخان مشیرالدوله بدین سمت انتخاب شده بود. چون او بیمار گشت، حاجی میرزا تقی‌خان را بدین سمت برگزید، از آن که نیتش دور کردن وی از پایتخت بود، تا یادش از خاطرها برود، و نامش از زبان‌ها بیفتد. چه، کار وزیر نظام بر اثر تدبیرهای نیکو و کارهای بلند و پراج سخت بالا گرفته، و مایه بیم و حسد صدراعظم کوته نظر شده بود. همراهان امیرنظام در حدود سی نفر، و محمد حسین‌خان فراهانی، میرزا احمدخان وقایع‌نگار و چراغ علی‌خان زنگنه، از جمله آنان بودند. جان داوودخان سمت ترجمانی هیئت را داشت. نخستین جلسه کنفرانس روز پانزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۵۹ قمری تشکیل یافت. در این نشست و جلسات دیگر،

فرستادگان روس و انگلیس، ظاهراً برای ایجاد حسن تفاهم و کمک به پیشرفت مذاکرات، شرکت داشتند (مکی، ۱۳۲۳: ۱۳-۱۱). بحث درباره مطالب مورد مذاکره و کارشکنی های نمایندگان عثمانی و فرستادگان سفارت انگلیس و روس در این جا ضرورت ندارد، و اما گفتنی است که صبح روز یکشنبه بیست و چهارم رجب ۱۲۶۲ق گروهی از اوباش ارزنة الروم به بهانه ای زشت و نادرست به مغازه های مهم ایرانیان مقیم ارزنة الروم حمله بردند، صاحبان آنها را مجروح و اموالشان را غارت کردند. از آن پس، به خانه ای که وزیر نظام و همراهانش در آن اقامت داشتند، تاختند و با چماق و نیزه و شمشیر و تفنگ به هیئت نمایندگی ایران حمله کردند. در نتیجه این هجوم وحشیانه، دو نفر از همراهان وزیر نظام، سیدحسن و احمد، کشته، و شش نفر سخت مجروح شدند و چند تن نیز آسیب دیدند (همان، ۱۵).

وزیرنظام برای این که مهاجمان خشمگین تر نشوند و بهانه به دستشان نیفتد، به یاران خود دستور داد به سوی آنان تیراندازی نکنند و هرچه پول و اثاثیه دارند، میان ایشان بپراکنند، تا دشمن از حمله به غارت بپزدازد. این تدبیر مؤثر افتاد. حمله کنندگان به جمع کردن پول و اثاثیه پرداختند، تا این که بحری پاشا با قوایی که به آن جا رساند، آشوبگران را دور کرد و جان وزیرنظام و همراهانش را نجات داد. پس از خاموش شدن فتنه، وزیرنظام تصمیم گرفت به نشان اعتراض خاک عثمانی را ترک کند و به ایران برگردد. دولت عثمانی که از فرجام این قهر بیم انگیز نگران بود، نمایندگان روس و انگلیس را به میانجیگری برانگیخت. پس از گفتگوی بسیار، وزیر نظام به این شرط به ماندن و ادامه مذاکرات رضا شد که اولاً دولت عثمانی از وقوع این حادثه رسماً پوزش بخواهد، ثانیاً اسعدپاشا، حاکم ارزنة الروم را که در حفظ نظم به عمد غفلت کرده بود، عزل کند و ثانیاً خسارت های ناشی از غارتگری آشوبگران را بپردازد (همان، ۱۸).

دولت عثمانی که به اخلاق وزیرنظام آگاه بود، می دانست که او را به هیچ گونه، فریب نمی توان داد، بدین همه رضا شد. نخست سلطان عبدالمجید، عارف پاشا، حاجب بزرگ دربار خویش، را به پوزش خواهی نزد وزیرنظام فرستاد، اسعدپاشا حاکم ارزنةالروم را معزول و بحری پاشا را که در خاموش کردن آتش فتنه تدبیر و همت کرده بود، به جای وی منصوب کرد. به دستور سلطان عبدالمجید، یوسف بیگ، آجودان مخصوص سلطانی، مبلغ پانزده هزار و چهارصد و هشتاد و سه تومان و شش قران و چهارده شاهی را در سی سینی بزرگ گذاشت، و پس از گذراندن از بازار برای این که همه ببینند روز بیست و پنجم ذی قعدة با تشریفات خاص به خانه وزیر نظام برد و تقدیم داشت؛ اما وزیرنظام از آن همه چیزی برنگرفت و به دولت عثمانی بخشید (همان جا).

گفتنی است که حاج میرزا آقاسی، وقتی خبر بروز حادثه را شنید، به رئیس هیئت نمایندگی ایران دستور داد آنچه را روی داده بود، آسان بگیرد و به بهانه عدم عذرخواهی دولت عثمانی، و پس ندادن خسارت، و شرایط دیگر، مذاکرات را قطع نکند؛ اما وزیرنظام این وهن را به خود و کشورش نپسندید، و پیش از پذیرفته شدن شرایط و انجام یافتن آن، با نمایندگان عثمانی به گفتگو نشست (همان، ۱۹).

باری، سفر در حدود سه سال به طول انجامید. سرانجام، پس از هجده جلسه گفتگو معاهده ارزنةالروم روز شانزدهم جمادی الاخر ۱۲۶۳ امضا شد. حاجی میرزا آقاسی، به دستور محمدشاه، در ازای این خدمت، یک جبه شمسهدار مخصوص به رسم خلعت برای وی فرستاد، و ضمن نامه ای به او نوشت: «... اگرچه زحمت بسیار در این مدت کشید، خدمت خود را به انجام رسانید، روسفیدی حاصل نمود. صد هزار آفرین، این جانب را از حسنِ کاردانی خود امیدوار کرد. اعتقادی که در حق آن فرزند داشتم، به چندین مرتبه افزود.» (همان، ۲۳).

تأثیر مسافرت ها بر تکوین اندیشه اصلاحات در امیر

امیرکبیر در این مدت با مظاهر پیشرفت آن سرزمین نیز آشنا شد و این عامل مضاعفی در انگیزه وی برای بنا کردن یک مرکز آموزشی نو گردید. او نیز به تبع عباس میرزا به تأسیس مدرسه ای برای ترقی نظام و ارتش فکر می کرد، البته، باگستردگی بیشتر و نظامی منسجم تر؛ و در نهایت، مدرسه ای بنا شد که تنها فرزندان اشراف و نجبا بتوانند در آن تعلیم ببینند، آن هم برای خدمات حکومتی و نظامی. بر این اساس، هدف امیرکبیر از تأسیس این مدرسه بیشتر با انگیزه راه اندازی مرکزی برای تعلیم افراد نظامی بود و کمتر وجهه صنعتی و فنی داشت، و این مهم به منظور پیش برد امور حکومتی اندیشیده شده بود. هر چند به جرئت می توان گفت که با توجه به شخصیت امیرکبیر و کارهای ساختار شکنانه اش، چه در داخل دربار و چه در حوزه های عمومی، وی اندیشه های بزرگتری داشته که هیچ گاه در آن شرایط عملی نمی شده است.

همچنین، «نخست وزیر شور بخت ما، درشت و تنومند، خوش قیافه، با سیمایی گشاده، و هوشمند، بود اهل ورزش و کشتی گیر بود، بسیار باهوش بود، همه کسانی که از خودی و بیگانه در مورد وی چیز نوشته اند، به زیرکی و هوش فوق العاده او و نیروی فکری اش اشاراتی دارند. بسیار پرکار بود. به همان اندازه پرکار بود که غیرت مسئولیت داشت، روزها و هفته ها می گذشت که از بام تا شام کار می کرد و نصیب خود را همان وظیفه مقدس می دانست و دشواری ها و نیرنگ ها نیز او را از کار سست و دلسرد نمی کرد.» (آدمیت، ۱۳۸۵: ۳۱).

«پرکار بود، زیرا که غیرت و مسئولیت داشت، تمام وقت در گشودن مشکلات کشور دل می سپرد و خسته نمی شد. شاه که سراغ او را می گرفت، جواب این طور می گفت: «شب از بس که نشسته ام حالا ناخوش هستم، مشغولیات این غلام معلوم

است، بیکار نمی نشیند.» (همان، ۳۳). عزم او در کار راسخ بود. وزیرمختار انگلیس بارها اظهار کرد که کسی نمی تواند امیر را از تصمیمش بازدارد. زمانی که متوجه می شد باید برای پیش برد کارش نرمش نشان دهد، درنگ نمی کرد. اگر تصمیمات مقامات دولتی به نظر او مخالف منافع ملی بود، به حیل‌های مختلف از انجام آنها سرباز می زد و این کاری است که چهار سال در ارزنة الروم به آن همت گماشت (همان، ۳۴).

در این هنگام سلطان ناصرالدین شاه با خود همی گفت که اگر کار چون دولت ماضی کنم، مردم ایران از نیافتن حق خویش ناراضی باشند و اگر بر خرج ایران بیفزایم و جهل رعیت را گران کنم، در یوم یقوم حساب چه جواب خواهم گفت؟ پس صواب آن است که از میان مردم ایران یک تن را که به فروت خلق و خشونت خلق و سورت خوی و غلظت طبع بر همه کس اقتدار کند، اختیار کنم، که نه از لطف جوانان شکوه بیند و نه بر ضعف پیران اندوه خورد. وحشت امیران و نعمت فقیران را به یک میزان سخته کند و حیلۀ لئیمان را با نالۀ یتیمان به یک استمان سنجیده آرد، تا چون قطع موسوم شاهزاده معمل کند، طبعش علیل نشود، و چون بر قبول دبیر خط ترقین کشد، لذا از تدبیر او خاطرش ملول نگردد، بلکه تا آن گاه که جمع و خرج ایران را برابر نکند، رحم بر مادر و برادر نکند. در میان همه مردم ایران این هنر را در ناحیه استعداد میرزا تقی خان امیر نظام مطالعه فرمود. عجب آن که اگر در میان بزرگان ایران ۱۰۰ کس را از بهر وزارت نامزد می کردند، هنوز نوبت به او نمی افتاد و این نبود جز از کیاست طبع و فراست خاطر شاهنشاه، چه گفته اند دل پادشاه را با ملکوت خدایی راه باشد و ارباب دول در بیش و کم ملهم باشند (سپهر، ۱۳۷۷: ۹۶۵).

زمانی که برای اولین بار نشر دانش را در تاریخ فرهنگ بشر عمومی کردند، آن را نه برای تعالی روح انسان، بلکه برای آن کردند که کارگر را غلام دستگاه کند و به او آن مقدار اطلاعات که جهت اداره صنعت لازم است بخوراند، در کنار آموزش

عمومی و آموزش تکنیکی، بلند پروازی، خودخواهی، زیاده طلبی، قدرت طلبی، لذت بردن، سود جویی، ماجراجویی، روحیه اطاعت و پشتکار را به او بیاموزد. نکته مهم آن است که رجال سیاسی همگی و نخست وزیران به ویژه دست پرورده فرهنگ ملی، اثر و ویژگی های فوق را نداشتند. بین آنهایی که در پی فرهنگ جدید راه افتادند و می خواستند و می خواهند که هیئت ملی و استقلال کشور را از راه نشر فرهنگ جدید و صنعت حفظ کنند و پیشرفت‌هایی در اخلاق مدنی و مذهبی به وجود آورند، یک اشکال عمده و بنیادی وجود دارد.

رجال ایران و کلاً فرهنگ ایران، پیشرفت صنعت غرب و اتخاذ آن را فقط در ابزار ماشین و کاربرد آن خلاصه می‌دانند و هیچ وقت این نکته را فهم نکرده اند که پیشرفت و توسعه صنعتی در غرب با قالب‌های اجتماعی خاصی همراه بوده و مقولات فرهنگ سیاسی - اقتصادی - اجتماعی نیز همراه با بافت و شرایط خاص آن رشد کرده اند. این نوع نگرش، یعنی خلاصه کردن پیشرفت صنعتی غرب در ابزار، و اقدام به خرید ابزار از طریق فروش نفت و غیره، و نیز تلقی از صنعت غرب را، به عنوان عامل تحولات، به بازگونه خوانی، توسعه می‌نامیم.

درعین حال، «امیر این نکته را می‌دانست که تغییرات بسیار زیاد دیگری برای پیشرفت صنعتی و جبران عقب افتادگی لازم است، و در پی این بود که به نحوی دست آوردهای جدید را با فرهنگ سنتی تلفیق کند. در مقابل، رجال دیگر، در واقع، نوعی «شبه مدرنیسم» را به جای مدرنیسم غرب فهمیدند و به دنبال آن روان شدند و ملت ایران نیز این شیوه را ستوده تر دانست، به این دلیل که از فرهنگ غیر خلاق و غیر پرکار جامعه نیز به راحتی برمی آید و با مصرف سنخیتی قریب دارد که رضامندی به دنبال دارد و از تولید بیزار است زیرا کار می‌طلبد.» (آدمیت، همان: ۱۰۲).

درک و فهم اتخاذ سیاست اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، برای کسب «فرهنگ و صنعت» جدید، معضلات کمرشکن دارد، که در مجموع فرهنگ ایران بدان تن نداد.

چهره سیاسی و اقتصادی این ویژگی همان است که دو قرن شاهد آن هستیم؛ و آن هم با رجالی که بیشتر کارگزار در سفارتخانه‌های خارجی هستند، تا پاسدار هویت ملی! امیر، به گفته آدمیت، با سه مشکل روبه رو بود. تنها امروز یکی از آنها به طور نسبی و تا اندازه ای حل شده است. آدمیت که ارزنده ترین کار تاریخی موجود را (که کافی نیست) در مورد امیرکبیر انجام داده است، می‌گوید: «اهمیت مقام تاریخی امیر به سه چیز است: نوآوری در راه نشر فرهنگ و صنعت جدید، پاسداری هویت ملی و استقلال سیاسی ایران در مقابله با تعرض غربی، نوین سازی سیاسی و مملکتی و مبارزه با فساد اخلاق مدنی.» (همان، ۹۵).

دکتر بولاک اتریشی در حق او گفت: «میرزا تقی خان مظهر وطن پرستی است که در ایران اصل مجهولی است.» (مکی، ۱۳۶۹: ۳۵)؛ و شیل می‌گوید: «امیر جز نیکبختی و وطنش چیزی نمی‌خواهد» (همان، ۳۹). فراتت نوشت: «دادگر و خیرخواه بود.» (واتسن، ۱۳۵۴: ۴۰). واتسون در مورد وی گفت: «اگر میرزا تقی خان می‌ماند و اندیشه‌های خود را به انجام می‌رساند، بدون تردید در زمره آن کسانی شمرده می‌شد که به عقیده برخی از سوی خدا به رسالت تاریخی برگزیده گشته اند.» (همان، ۴۱).

میرزا تقی خان از آن جماعت خاطر آسوده کرد و حفظ امور نظم حدود و ثغور را وجهه همت ساخت و چون بیشتر در آذربایجان به سربرده بود، بر امر عراق و مملکت ایران احاطتی لایق نداشت و از پیش شناخته بود که کار کشور و امر لشکر هیچ کس چون میرزا آقاخان وزیر لشکر دانا و بینا نباشد. چرا از زمان پیش که مستوفی لشکر یا وزیر نظام بود، در تحت تدبیر فرمان وزیر لشکر کار می‌پرداخت و هنر او را در هر کار نیکو می‌شناخت و این هنگام دانسته بود که عقده‌های درهم بافته و بر هم تافتة امور ایران را جز با سرانگشت تدبیر وزیر لشکر نتواند گشود، ناچار با او طریق موافقت و مرافقت گرفت و شرط و داد و پیمان اتحاد محکم کرد، و در جزوی و کلی امور مشورت او را مقدم داشت و به دست او مشکلات مملکت و معضلات

دولت را سهل دانست، و زبان او را مفتاح ابواب بسته دول خارجه شود. « (سپهر، همان: ۱/۹۷). همچنین، سپهر در مورد اقدامات اولیه امیرکبیر، پس از این که به مقام صدارت نایل آمد، می نویسد: «در وقت بنیان امر خویش را به ترخیص این قواعد و تشدید این مبانی استوار یافت و با دل قوی، دبیران حضرت و مستوفیان درگاه را طلب نموده جریده جمع و خرج حساب ایران را از ایشان بجست و ۲ کرور تومان خرج را بر جمع افزون یافت. پس طبقات شاهزادگان بزرگ را تا چاکران خردنام هر کس را از مستوفیان درگاه و عارضان سپاهی همی بخواست و از مرسوم و مواجب ایشان لختی بکاست و در این امر وضع و شریف و قوی و ضعیف را به یکدست بهره فرستاد تا هیچ کس را به سخره نباشد و من بنده با این که در حضرت شاهنشاه به منصب استیفای فخری بزرگ داشتم و در انشاء قصاید لالی فراید نثار حضرت می بودم و تا تاریخ اقلیم سعه جهان و اقسام خمسه زمین را از ده زبان ترجمانی کرده نگاه می دارم و روایت عرایض قریب و بعید را دربار عام بین یدی الاعلی بدان ذلاقت و طاقت می کردم که مورد تحسین پادشاه می افتاد و وقت آمد که ۲۰۰۰ کس در پیشگاه حضور انجمن شد و حامل فتحنامه نرسیده من بنده قرطاسی بیاض برگرفتم و بی لکنت زبان تا به آخر رفتم، بالجمله باتقدیم چندین خدمت میرزا تقی خان معادل ۲۰۰۰ تومان زر مسکوک از مرسوم و مواجب من بنده بکاست الا آن که میعاد نهاد که چون این کار بر میزان مهم با تو چندان دهم، وزیر لشکر نیز آنچه وی بردمت نهاد ضمانت کرد (همان: ۹۷۱ - ۹۷۰).

سپهر در ادامه اقدامات امیر، می افزاید: «چون این قصه معروض درگاه پادشاه افتاد، به صواب دید میرزاتقی خان امیرنظام چراغ علی خان زنگنه را مأمور فرمود که سفر اصفهان کرده، میرزا عبدالوهاب را در خدمت وزارت به نیرو کند و میرزا عبدالحسین رابه درگاه آرد. چون چراغ علی خان وارد اصفهان گشت، بیشتر از مردم شهر به کار جنگ و گشادن تفنگ مشغول بودند و اهل حرفت و صنعت و بازرگانان حجرات

خویش را استوار بسته، نیمی در گرد میرزا عبدالحسین و نیم دیگر نزدیک میرزا عبد الوهاب انجمن بودند.» (سپهر، همان: ۱/۱۰۰۲). از نوشته‌های سپهر به نیکی برمی آید که امیر معرفت به دنیای صنعت آن روز را به کمال داشته است و می‌دانسته که آن را چگونه باید به دست آورد و این همان ویژگی است که در نزد رجال ایران مجهول است و فقط یک بار دیگر درخشید و آن هم درست صد سال بعد از امیر کبیر، و بقیه همه تکرار زهرخند تاریخ است. امیر که جوهر غربزدگی را شناخته بود، اقدامات خود را برای استقلال در زمینه‌های مختلف شروع کرد.

وی همچون مصدق و قائم مقام به عمق قواعد تجاری، مالی، صنعتی و استعماری پی برده بود و علل عقب افتادگی ایران را نیک می‌شناخت، بنابراین، الگوهای پیشنهادی کشورهای صنعتی و غرب را برای توسعه این مرز و بوم نپذیرفت. در مقابل برای نجات ایران از دست آنها «راه» داشت. امیر به فراست دریافت که راه‌هایی از چنگ غرب، قوی شدن و صنعتی شدن و بی نیاز شدن در تمام زمینه‌هاست. وی می‌دانست که زمینه اصلی کارزار وی با غرب ابزار نظامی نیست؛ معرکه اصلی، عرصه پیکار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. بنابراین، در تمام زمینه‌ها شروع به کار کرد. در این جاست که با «اولین فکری که پس از شنیدن کلمه ایران در ذهن یک تحصیل کرده مطلع پیدا می‌شود، طرز انشاء و ترکیبات پر از الفاظ و عبارات شعراء و مورخان آن مملکت باستانی است که مدت دو هزار سال است که با یک سبک مخصوص پیش رفته است.

امیرنظام تصمیم گرفته بود این الفاظ و عبارات بی معنی و خسته کننده را، که مخصوص مردمان پست و فرومایه است، از میان بردارد و به موجب یک حکم مخصوص سخت غدقن نموده بود که مردم عموماً در مکاتبات خود جز لقب جناب، چیز دیگر به او خطاب نکنند، و اگر کسی دارای مقام پایین تر از اوست، جناب هم لازم نیست که برای آن شخص نوشته شود. مردم همه در تعجب بودند که چگونه

صدراعظم ایران القابی را که علائم تملق و فروتنی و چاپلوسی است، از خود دور می‌کند. اما مردم ناچار بودند احکام او را اطاعت کنند. امیر نظام دشمن فساد اخلاق بود و بر ضد این دشمنی عموماً جدا مبارزه می‌نمود و تصمیم داشت اخلاق ناپسندیده را به کلی از میان ایرانیان براندازد و در زمان خود از فساد اخلاق جدا جلوگیری کرد.

نتیجه گیری

از مطالعه مقاله فوق می‌توان به این نتایج دست یافت: احتمالاً اولین برخورد امیرکبیر با غرب در زمان فتحعلی شاه بود که در ترکیب هیئتی برای عذرخواهی از قتل گریبایدوف به مسکو رفته بود. سفرهای بعدی امیرکبیر در زمان محمدشاه و صدارت حاج میرزا آقاسی صورت گرفت که در رأس هیئتی برای انعقاد پیمان صلح بین ایران و عثمانی به ارزنة الروم رفت. خیلی درست به نظر نمی‌رسد که در شکل گیری اندیشه های نوگرایانه امیرکبیر سهمی برای حاج میرزا آقاسی در نظر گرفته نشود. تبریز به سبب ارتباط با شهر بین المللی قسطنطنیه (استانبول فعلی) و منطقه قفقاز، که در زیر سلطه روسیه بود، نزدیک ترین شهر به دنیای جدید غرب بود. نتیجتاً، تبریز بیش از تهران، پایتخت جدید قاجار، آمادگی پذیرش عناصر نو را داشت و اندیشه‌های امیر از ورود عناصر جدید به تبریز بی نصیب نماند. تجاربی که قائم مقام در شهر تبریز به دست آورد، در شکل گیری اندیشه های امیرکبیر تأثیر بسزایی داشت. همچنین، باید اقرار کرد که در نوسازی شهر تبریز و در شکل گیری اندیشه های نوگرایانه امیرکبیر، لازاریست ها و اوژن بوره بی تأثیر نبودند. پیش درآمد نوسازی از روزگار عباس میرزا و وزارت میرزا بزرگ قائم مقام بود. نقش امیرکبیر در این دوران اساسی به شمار می‌آید. امیرکبیر در دستگاه حکومت ولیعهد عباس میرزا کارآموزی کرد و با خبرگان نظامی و دیگر مأموران اروپایی، که در تبریز گرد آمده بودند، سر و کار یافت.

امیرکبیر، جزو هیئتی از طرف عباس میرزا به دربار نیکلا فرستاده شده بود (در سال ۱۲۴۴). این هیئت در طول مدتی که در تفلیس و مسکو و پترزبورگ به سر می بردند، از بیشتر مدارس جدید، کارخانه ها و مؤسسات فنی و علمی روسیه بازدید کردند. امیر در همان جا با خود عهد بست که اگر روزی قدرت و اختیار یافت، از این گونه مؤسسات چندان تأسیس کند که ایران همردیف کشورهای متمدنی شود. بی سبب نیست که اصلاحات امیرکبیر در ایران شباهت زیادی به اصلاحات در روسیه دارد. در زمان محمدشاه رفت و آمد محصلان و دیگران موجب شد که مسافران در بازگشت، از عجایب فرنگ سخن بگویند و گاه نیز سیاحت نامه بنویسند. این سیاحت نامه ها شامل اطلاعات زیادی درباره راه و رسم زندگی اروپاییان بود، ولی با گزافه گویی نوشته شده بود، نقش این سیاحت نامه ها در تغییرات و تحولات فکری اصلاح گران در دوره قاجار کم نیست. در زمان محمدشاه با سه کتاب روبه رو می شویم؛ نخست *ملک السعاده* تألیف اعتضاد السلطنه که حاوی نظریه نیوتن در باب جاذبه عمومی بود. کتاب *جانورنامه* تقی خان انصاری که از آرای داروین سخن می گفت و ترجمه رساله دکارت که به پشتیبانی کنت دوگوبینو توسط امیل بونه، عضو سفارت فرانسه، و ملاالزار، به فارسی برگردانده شد و آن را *حکمت ناصریه* یا *کتاب دیاکرت* نامیدند، که در شکل گیری اندیشه های نوگرایانه امیر تاثیر گذار بودند. عباس میرزا، قائم مقام، امیرکبیر و سپهسالار به تقلید از تنظیمات عثمانی و اصلاحات روسیه به نوسازی ایران پرداختند. اما باید به خاطر داشت که در این دوره هنوز درک واقعی از نیازهای جامعه و در نتیجه اندیشه روشنی درباره آینده ایران وجود نداشت و جامعه ایرانی هنوز در گیجی برخورد با غرب به سر می برد. امیر این نکته را می دانست که تغییرات بسیار زیادی برای پیشرفت صنعتی و جبران عقب افتادگی لازم است، و در پی این بود که به نحوی دست آوردهای جدید را با فرهنگ سنتی تلفیق کند.

کتابنامه

۱. آدمیت، فریدون. ۱۳۸۵، *امیرکبیر و ایران*، تهران، خوارزمی.
۲. ناطق، هما. ۱۳۵۶، *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوره قاجار*، تهران، آگاه.
۳. آل داوود، علی. ۱۳۷۹، *اسناد و نامه های امیرکبیر و داستان های تاریخی درباره او*، تهران، سازمان اسناد ملی ایران.
۴. اعتماد السلطنه، محمدحسین خان. ۱۳۴۹، *صدرالتواریخ*، تهران، وحید.
۵. افشار، میرزامصطفی (بهاء الملک). ۱۳۴۹، *سفرنامه خسرو میرزا*، تهران، کتابخانه مستوفی.
۶. اقبال آشتیانی، عباس. ۱۳۴۰، *زندگانی میرزاتقی خان فراهانی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، چاپ تابان.
۷. بهنام، جمشید. ۱۳۷۵، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران، فرزانه روز.
۸. پناهی سمنانی، احمد. ۱۳۷۶، *قائم مقام فراهانی*، تهران، نشر ندا.
۹. پیرفریته، آنجله میکله. «افسران ایتالیایی در خدمت ایران در عهد قاجار»، تهران، *مجله تحقیقات تاریخی*، س ۱، ش ۳. ۱۳۶۲.
۱۰. کنت، دوسرسی. ۱۳۶۲، *ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰ م (۱۲۵۵-۱۲۵۶ ه.ق)*، ترجمه احسان اشراقی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

۱۱. رضایی، عبدالعظیم. ۱۳۷۸، *گنجینه تاریخ ایران*، ج ۱۲، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۲. سپهر، محمدتقی لسان الملک. ۱۳۷۷، *ناسخ التواریخ*، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ج ۱
۱۳. کاشفی، محمد. ۱۳۶۵، *قائم مقام فراهانی و امیرکبیر*، تهران، انتشارات حافظ نوین.
۱۴. محبوبی اردکانی، حسین. ۱۳۵۴، *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، تهران، دانشگاه تهران، ج ۱.
۱۵. مکی، حسین. ۱۳۶۹، *زندگی میرزاتقی خان امیرکبیر*، تهران، امیرکبیر.
۱۶. واتسن، رابرت گرنٹ. ۱۳۵۴، *تاریخ ایران در دوره قاجاریه*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، سیمرغ.